

# اثر اندیشه‌های لئو اشتراوس بر نو محافظه کاری و نمودهای آن در سیاست خارجی آمریکا

محمد جواد موسی نژاد  
نادر حسین پور

## چکیده

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، از اندیشه‌های نو محافظه کارانه‌ای اثر پذیرفته است که نمود آن در جنبه‌های گوناگون سیاست خارجی آمریکا دیده می‌شود. اندیشه‌های لئو اشتراوس و اثر آن بر نو محافظه کاران سبب شده است که آمریکا با کاربرد آموزه «غیریت‌سازی» به دشمن تراشی در برابر خود بپردازد و از این راه منافع خود را پیش ببرد. در این پژوهش، که با هدف بررسی اثر اندیشه‌های لئو اشتراوس بر نو محافظه کاری تنظیم شده است، نخست افکار این اندیشمندان و روند پیدایش نو محافظه کاری در آمریکا بررسی می‌شود، و سپس به چگونگی بازتاب اندیشه‌های لئو اشتراوس در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر پرداخته می‌شود.

## پیشگفتار

غیریت‌سازی است. با کاربرد این اصل، آمریکا در پیشبرد هدفهای امپریالیستی خود می‌کوشد. رویدادهای ۱۱ سپتامبر و مسئله جنگ با تروریسم، برای آمریکا فرصتی پدید آورد تا با اعلام کشورهای با اصطلاح محور شرارت، هدفهای امپریالیستی و سلطه جویانه خود را این بار به گونه‌ای دیگری گیرد. نو محافظه کاران حاکم بر آمریکا با داشتن پشتوانه نظری مناسب، اندیشه رهبری جهان را در سر دارند.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه چرخشی در مناسبات بین‌الملل به‌شمار می‌آید. سیاست خارجی آمریکا از ۱۱ سپتامبر تاکنون در سایه اندیشه‌های تندروانه، مناسبات موجود در بهنه جهانی را به چالش کشیده و تا اندازه‌ای آن را دگرگون کرده است. استراتژی سیاست خارجی بوش (پسر) در این دوره، بر پایه اصل

فرایبورگ فلسفه خواند. از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ در فرانسه و انگلستان، با کمک مالی مدرسهٔ راکفلر، در علوم اجتماعی به پژوهش پرداخت.

در ۱۹۳۸ به هنگام اوج گرفتن یهودی ستیزی در آلمان، به آمریکا کوچ کرد و در مدرسهٔ نوپای پژوهش اجتماعی نیویورک به تدریس پرداخت. او پس از رفتن به آمریکا همراه با اندیشمندان دیگری مانند هانا آرنت که از آلمان به آمریکا کوچیده بودند، یکی از نیرومندترین حلقه‌های اندیشهٔ سیاسی جهان را در دانشگاه شیکاگو برپا کرد.<sup>۱</sup> او در ۱۹۷۳ درگذشت. از آثارش می‌توان به «فلسفهٔ سیاسی هابز»<sup>۲</sup> (۱۹۳۶)، «دربارهٔ جباریت»<sup>۳</sup> (۱۹۴۸)، «پیگرد و آزار و هنر نویسندگی»<sup>۴</sup> (۱۹۵۲)، «فلسفهٔ سیاسی چيست»<sup>۵</sup> (۱۹۵۹) و «تاریخ فلسفهٔ سیاسی»<sup>۶</sup> (۱۹۶۳) اشاره کرد.

لئواشتر اوس بعنوان نقاد بزرگ مدرنیته، اندیشه و عقل مدرن و هوادار حقایق و ارزشهای اخلاقی و سیاسی مطلق، فلسفهٔ سیاسی بسیار محافظه کارانه‌ای به دست داد. دفاع او از فلسفه بعنوان آشکار کنندهٔ حقایق مطلق و فراتاریخی، با نقد همه جانبهٔ او بر نسبی گرایی، تجربه گرایی پوزیتیویستی، فلسفهٔ سیاسی مدرن، علوم

جنگهای عراق و افغانستان و تلاش آمریکا برای دگرگون کردن نقشه خاورمیانه، همگان را متوجه مردان پشت پردهٔ سیاست خارجی بوش و آبشخور فکری رهبران کاخ سفید کرد و پژوهشهای گوناگونی صورت گرفت تا نشان داده شود که ذهنیت و ساختار نظری نو محافظه کاران، از کجا سرچشمه گرفته است.

سیاست خارجی بوش نشان می‌دهد که مجریان این گونه طرحها در نهادهایی سیاسی و دولتی مانند وزارت امور خارجه و وزارت دفاع، سازمان مرکزی اطلاعات و شورای امنیت ملی آمریکا، پیش از این در نهادهایی با رویکرد نو محافظه کارانه چون «اینترپرایز» و «موسسه واشنگتن برای مطالعات خاورمیانه» کار می‌کرده‌اند. حضور کسانی چون مایکل لدین، اروینگ کریستول، پل ولفوویتز و ریچارد پرل در این مراکز پژوهشی و اثری که آنان از اندیشه‌های لئواشتر اوس، اندیشمند آلمانی تبار سدهٔ بیستم پذیرفته‌اند سبب نمود یافتن اندیشه‌های لئواشتر اوس در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر شده است.

نو محافظه کاران کنونی که شاگردان لئواشتر اوس در دانشگاه شیکاگو بوده‌اند، اینک دست‌اندر کار تدوین سیاست خارجی آمریکا هستند و بر پایهٔ اندیشه‌های او در زمینهٔ جداسازی خیر از شر، برتر شمردن دموکراسی غربی، و با تأکید بر کاربرد زور در کنار ابزارهای نرم، در پی پاسداری از برتری ایالات متحدهٔ آمریکا در جهان پس از جنگ سردند و در این راه از آموزه‌هایی همچون ترویج دموکراسی و آزادی بهره می‌جویند و در واقع در پوشش این آموزه‌ها، به اهداف خود مشروعیّت می‌بخشند. این پژوهش با بررسی اندیشه‌ها و مبانی فکری لئواشتر اوس و کارکرد نو محافظه کاران در سیاست خارجی آمریکا، در پی پاسخ‌دادن به این پرسش است که اندیشه‌های لئواشتر اوس چه اثری بر کارکرد نو محافظه کاران در پهنهٔ سیاست خارجی ایالات متحده داشته است؟

### اندیشه‌های لئواشتر اوس

لئواشتر اوس (Leo Strauss) در ۱۸۹۹ در هسه (Hesse) آلمان زاده شد و در دانشگاه‌های هامبورگ و

○ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطهٔ چرخشی در مناسبات بین‌الملل به‌شمار می‌آید. سیاست خارجی آمریکا از ۱۱ سپتامبر تاکنون در سایهٔ اندیشه‌های تندروانه، مناسبات موجود در پهنهٔ جهانی را به چالش کشیده و تا اندازه‌ای آن را دگرگون کرده است. استراتژی سیاست خارجی بوش (پسر) در این دوره، بر پایهٔ اصل غیریت‌سازی است. با کاربرد این اصل، آمریکا در راه پیشبرد هدفهای امپریالیستی خود می‌کوشد.

جامعه‌شناسی حقیقت، نقد فلسفه سیاسی مدرن، نقد علوم اجتماعی مدرن بویژه نقد نسبی‌گرایی، تجربه‌گرایی و جامعه‌شناسی معرفت و پوزیتیویسم و نقد تاریخ‌گرایی.<sup>۹</sup>

«شادیا دروری» نویسنده کتاب لئو اشتراوس و راست آمریکایی که در ۱۹۷۷ چاپ شد می‌گوید:

«لئو اشتراوس نه لیبرال بود، نه دموکرات؛ به باور او، گول خوردن پیوسته شهروندان از سوی کسانی که قدرت را در دست دارند، بسیار مهم است، زیرا مردمان را باید رهبری کرد و آنان به زمامدارانی نیرومند نیاز دارند تا بگویند چه چیز برایشان خوب و چه چیز برایشان بد است.»

به گفته «دروری»، لئو اشتراوس مانند افلاطون، بر این باور بود که در هر جامعه برخی کسان شایستگی رهبری دارند و برخی دیگر شایسته رهبری شدند؛ ولی برعکس افلاطون که می‌گفت رهبران باید دارای معیارهای اخلاقی باشند تا بتوانند در برابر وسوسه‌های قدرت ایستادگی کنند، لئو اشتراوس می‌گوید کسانی شایسته زمامداری هستند که در یابند هیچ‌گونه اخلاقیاتی وجود ندارد و تنها یک حق طبیعی وجود دارد و آن حق طبقه ممتاز برای حکومت بر طبقه زیر دست است.

بدین سان، مهمترین پایه‌های فکری لئو اشتراوس چنین است: اهمیت دادن به مذهب و ارزشهای سنتی، دشمن تراشی، درافتادن با استبداد، مخالفت با نسبی‌گرایی و تقسیم همه کارها و اشیا و ارزشها به خوب و بد، تأکید بر قدرت نظامی برای برپا کردن دموکراسی در برابر استبداد، و ناسیونالیسم. از دید لئو اشتراوس، یکی از ایرادهای اساسی به مدرنیته، کنار گذاشتن این اصول از جامعه بوده است.<sup>۱۰</sup>

### روند تاریخی پیدایش نئومحافظه‌کاری

#### (Neo Conservatism)

اصطلاحات محافظه‌کار و محافظه‌کاری در تاریخ اندیشه‌ها می‌تواند به اندازه هر اصطلاح دیگر و شاید بیش از آنها سردرگمی بیافریند. از دید تاریخی، محافظه‌کاری نخست در سنت سیاسی بریتانیا نمود

○ نئومحافظه‌کاران کنونی که شاگردان لئو اشتراوس در دانشگاه شیکاگو بوده‌اند، اینک دست‌اندر کار تدوین سیاست خارجی آمریکا هستند و بر پایه اندیشه‌های او در زمینه جداسازی خیر از شر، برتر شمردن دموکراسی غربی، و با تأکید بر کاربرد زور در کنار ابزارهای نرم، در پی پاسداری از برتری ایالات متحده آمریکا در جهان پس از جنگ سردند و در این راه از آموزه‌هایی همچون ترویج دموکراسی و آزادی بهره می‌جویند و در واقع در پوشش این آموزه‌ها، به هدفهای خود مشروعت می‌بخشند.

اجتماعی جدید و جدایی علم از ارزش همراه بوده است.<sup>۷</sup> از دید او، با باور داشتن نسبی‌گرایی، که جوهر مدرنیته و دانش و فلسفه مدرن است، دیگر به هیچ‌روی نمی‌توان از دادگری و خردورزی در جامعه انسانی سخن گفت. انسان امروز با دور شدن از «مطلق»، به پهنه نیهیلیسم و نسبی‌گرایی افتاده و بخش بزرگی از مسئولیت این فاجعه به گردن اندیشمندان سیاسی است. کار اصلی لئو اشتراوس، بررسی و تفسیر اندیشه‌های اندیشمندان بزرگ از افلاطون و ارسطو تا ماکیاوولی و هابز و روسو و هگل و نیچه بوده است، ولی دل‌بستگی او به تاریخ فلسفه باستان و مدرن، تنها تاریخی و پژوهشی نیست بلکه او از چشم‌انداز دشواریهای دوران مدرن به آنها می‌نگرد. از این‌رو می‌توان گفت که لئو اشتراوس نه مورخ فلسفه سیاسی، که نقاد و فیلسوف سیاسی است و هر چند درونمایه اندیشه خود او پیشامدرن یا حتی مربوط به سده‌های میانی است، ولی در واکنش به مسایل جهان مدرن پرورده شده است.<sup>۸</sup> اندیشه‌های کمابیش پراکنده لئو اشتراوس را می‌توان در عناوین زیر ریخت: دفاع از فلسفه و حقیقت مطلق،

پیش از آنکه يك فلسفه یا ایدئولوژی باشد، مکتبی رفتاری است که می تواند به گونه هایی چند نمود یابد و چهره های ایدئولوژیک پیدا کند. فردگرایان لیبرال، سلطنت طلبان روحانی، واپس گرایان دلتنگ (نوستالژیک) و واقع گرایان غیراصولی، همگی محافظه کار خوانده شده اند. همه این گروهها خود را محافظه کار می دانستند و در برابر طرح های دگرگون کننده، واکنشهای محافظه کارانه یکسان نشان می دادند.

بدین سان، محافظه کاری انبانی از اندیشه ها و نگره های سیاسی است که در يك نکته به هم می رسند: مخالفت ذهنی با هر گونه دگرگونی ژرف و فوری و جلوگیری از آن، برای پاسداری از فضایل و ارزشهای عمده سیستم.

بدین سان، محافظه کاری در فضای کلام محور (leogocentrism) قرار می گیرد و خود را در برابر دگر (other) خویش تعریف پذیر می یابد و نشانه های تعریفی

○ کار اصلی لئو اشتراوس، بررسی و تفسیر اندیشه های اندیشمندان بزرگ از افلاطون و ارسطو تا ماکیاولی و هابز و روسو و هگل و نیچه بوده است، ولی دلبستگی او به تاریخ فلسفه باستان و مدرن، تنها تاریخی و پژوهشی نیست بلکه او از چشم انداز دشواریهای دوران مدرن به آنها می نگرد. از این رو می توان گفت که لئو اشتراوس نه مورخ فلسفه سیاسی، که نقاد و فیلسوف سیاسی است و هر چند درونمایه اندیشه خود او پیشامدرن یا حتی مربوط به سده های میانی است، ولی در واکنش به مسایل جهان مدرن پرورده شده است.

می یابد و رستنگاه آن را باید در حزب محافظه کار انگلستان دانست. به گفته لینکلن آلیسون، ریشه های حزب محافظه کار انگلستان در غبار تاریخ گم شده است ولی باید گفت که ریشه های محافظه کاری در بستر تاریخی میان دوره های ۱۷۵۰ و ۱۸۵۰ اروپا گسترش افقی پیدا کرده است و آغاز حرکت تاریخی آن گزینش عنوان «محافظه کار» برای حزب «توری» انگلیس در ۱۸۳۲ است.

شناخت محافظه کاری بعنوان يك شیوه تفکر یا بهتر گفته شود فلسفه سیاسی، در گرو دریافتن آرای فیلسوفانی است که در زمینه مفهوم دگرگونی یا سکون و ثبات، نظرات مهمی داده اند. باید پذیرفت که دقیق گفتمانی محافظه کاری در سپهر فلسفی را باید در نگرشهای فیلسوفان ثبات جستجو کرد که پرچم دار آنان پارمیندس و ادموند بربک هستند.

محافظه کاری در مقام فلسفه سیاسی به پاسداری از چیزهایی که به گمان پیروانش در يك جامعه ثبات یافته، بهترین است می پردازد و برجسته ترین ویژگی بهتر بودن را در دیرینگی تعریف می کند؛ از همین رو هر چه نهادهای اجتماعی دیرینه تر باشند، از دید محافظه کاران ماندگارترند. محافظه کاری مدرن اروپایی که ریشه در سنت سیاسی بریتانیا دارد، در دوره میان ۱۷۵۰ و ۱۸۵۰ م و در پاسخ به دگرگونیهای سریع و چشم انداز دگرگونیهایی که جوامع اروپایی را تکان داد، تکامل یافت. اندیشه های روشنگری، انقلاب فرانسه و صنعتی شدن بویژه در انگلستان و درخواست حق رأی گسترده یا همگانی برای مردان از این دگرگوینها بود.

گزینش عنوان «محافظه کار» در آن دوران در سنت سیاسی انگلیس نقش ویژه ای بازی می کند که اصول بنیادی آن، نگهداشت میراث لیبرالیسم اروپایی، سنتها و نهادهای سیاسی تاریخی، احترام به مالکیت خصوصی، پذیرش درجاتی از نابرابری در میان افراد و دخالت هر چه کمتر دولت در اقتصاد است.

محافظه کاری خود را در آغاز به گونه يك واکنش سیاسی و سپس در مجموعه ای از اندیشه ها نشان می دهد. روشن است که محافظه کاری در انگلستان و جاهای دیگر همسان پدیدار نمی شود. محافظه کاری

خود را بر پایه نفی دگر خویش سامان می‌دهد. این دگر، تندروی (رادیکالیسم) و انقلاب خواهی است و این برجسته‌ترین و بنیادی‌ترین ویژگی محافظه‌کاری است.<sup>۱۱</sup>

بر سر هم، می‌توان گفت که ایدئولوژی محافظه‌کاری، سه دوره تاریخی یا سه سیمای اصلی داشته است: نخست، محافظه‌کاری لیبرال که در دوران اوج لیبرالیسم رفته رفته از اثرش بر مالکیت زمین و پدرسالاری سیاسی و اجتماعی کاست و اصول لیبرالیسم را پذیرفت؛ دوم، محافظه‌کاری پدرسالارانه که با پیدایش دولتهای مداخله‌گرا و بروز بحران در اقتصاد بازاری، بار دیگر به اصول پدرسالاری پیشین بازگشت و از دولت فراگیر پشتیبانی کرد؛ سوم، نومحافظه‌کاری که به اصول اقتصاد آزاد بازگشته و در چارچوب نئولیبرالیسم، آمیزه‌ای تازه به نام راست‌نوپدیده آورده است.<sup>۱۲</sup>

«راست‌نو» (New Right) از دید اقتصادی و سیاسی «لیبرال» است، یعنی بر آزادی اقتصادی، کاهش مالیات، بازار آزاد و دولت محدود تکیه می‌کند ولی از دید فرهنگی و اجتماعی «محافظه‌کار» است و از نابرابری‌های طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی، دولت نیرومند، اصول مذهبی و خانواده به منزله بنیاد جامعه و کاهش نیروی اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند. از دید اجتماعی نیز با کار کردن زنان خانه‌دار و آزادی نسبی و جنبش فمینیسم مخالفت می‌ورزد. راست‌نو هنگامی که دخالت اقتصادی دولت را در برابر آزادی فرد می‌داند، گرایش لیبرال دارد ولی آنگاه که آنرا با تداوم نابرابری‌های طبیعی در جامعه ناهمخوان می‌بیند، محافظه‌کار می‌شود. در واقع در مکتب راست‌نو، حکومت از دید اقتصادی ضعیف می‌شود، ولی از دید سیاسی برای تأمین نظم تقویت می‌شود و به گونه‌ای ظریف از دخالت اقتصادی دولت تا آنجا جلوگیری می‌کند که نابرابری‌های طبیعی مخدوش نشود.

جنبش نومحافظه‌کاری در آمریکا که پس از جنگ جهانی دوم پدید آمد، آمیختگی اندیشه‌های محافظه‌کارانه و لیبرال را به خوبی نشان می‌دهد. این

جنبش، همزمان از دولتهای ایالتی در برابر دولت فدرال و از بازار آزاد در برابر دولت رفاهی پشتیبانی کرده است.<sup>۱۳</sup>

محافظه‌کاری نو در آمریکا در واکنش به «سیاست جدید» فرانکلین روزولت در دهه ۱۹۳۰ پا گرفت. در ۱۹۳۲، فرانکلین روزولت با پذیرش نامزدی حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری گفت: «به شما و به خود وعده یک «طرح تازه» (New Deal) را می‌دهم». در آن هنگام این سخن چیزی بیش از یک شعار مبارزاتی نبود، ولی بعدها «طرح تازه» بعنوان یک اصطلاح پوششی برای مشخص کردن برنامه‌های دولت روزولت در زمینه اصلاحات داخلی در دهه ۱۹۳۰ به کار گرفته شد. اصلاحات بانکی و مالی، برنامه‌های کمکی گوناگون برای بیکاران، بهبود وضع صنعت ملی، قانون تأمین اجتماعی، برقراری بیمه بیکاری و مقرری برای کهنسالان و بسیاری اقدامات دیگر از جمله این برنامه‌ها بود.<sup>۱۴</sup>

با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران در آمریکا، «نومحافظه‌کاری» و «راست‌نو» کانون توجه شد و آنان با

○ «راست‌نو» از دید اقتصادی و سیاسی «لیبرال» است، یعنی بر آزادی اقتصادی، کاهش مالیات، بازار آزاد و دولت محدود تکیه می‌کند ولی از دید فرهنگی و اجتماعی «محافظه‌کار» است و از نابرابری‌های طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی، دولت نیرومند، اصول مذهبی و خانواده به منزله بنیاد جامعه و کاهش نیروی اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند. از دید اجتماعی نیز با کار کردن زنان خانه‌دار و آزادی نسبی و جنبش فمینیسم مخالفت می‌ورزد.

○ اندیشه‌های اشتراوس بر بازگشت به اندیشه‌های یونان باستان و تقسیم‌بندی ارزشها به خیر و شر استوار است. او در بیشتر کتابهایش، اصالت باستان را راجح نهاده و نسبت گرای را بی ارزش شمرده است. او با اندیشه‌های دوران روشنگری در اروپا سازگاری نداشت و پیامد دموکراسی لرزان برآمده از آنرا، سربر آوردن حکومت استالین می دانست. به باور اشتراوس، دموکراسی غربی ضعیف، کارایی ندارد و لزوم کاربرد زور برای پایدار کردن دموکراسی، از نگرشهای اوست.

تحركات جهانی و امنیتی محور آمریکا از آغاز پیدایش این کشور، در چارچوب درون‌گرایی و برون‌گرایی، بر پایه سه مکتب هامیلتون‌نیم، ویلسون‌نیم و جکسون‌نیم،<sup>۱۹</sup> معطوف به ساخت و پرداخت آموزه‌های سیاسی-اقتصادی در سیاستهای داخلی و بویژه سیاست خارجی آمریکا و بر بنیاد آموزه امنیتی سروری آمریکا در جهان بوده است؛ به گونه‌ای که از همان آغاز آمریکایی‌ها از تلاش برای رسیدن به سروری در جهان باز نایستاده‌اند.<sup>۲۰</sup>

در دوره کنونی، جنگ عراق سبب شد که برخی از افراد پشت صحنه این سیاست، گاه چهره‌نمایی کنند و جهانیان دریابند که جدا از آنان که پیشتر نامشان آمد، کسانی چون پل ولفوویتز (Paul Wolfowitz) و ریچارد پرل (Richard Perle)، مایکل لدین (Michael Ledden) و کاگان (Robert Kagan)، ویلیام و اروینگ کریستول (William and Irving Kristol) نیز دست‌اندر کار سیاست جنگی آمریکا هستند. در کنار آنان، نظریه‌پردازان و روشنفکران بلندپایه‌ای چون هانتینگتون و فوکویاما قرار می‌گیرند.

قدرت گرفتن در دهه ۱۹۹۰ میلادی و سپس راهیابی بوش دوم به کاخ سفید و در سایه رویدادهای ۱۱ سپتامبر توانستند دوران تازه‌ای در سیاست جهانی را رقم بزنند.<sup>۱۵</sup>

محافظه‌کاران آراء و نظرات خود را از لئواشتراوس برگرفته‌اند و رفته رفته در برخی از آنها دگرگونی‌هایی پدید آورده‌اند.<sup>۱۶</sup> اکنون باید پرسید که چارچوب اصلی اندیشه نومحافظه‌کاران در پهنه سیاست خارجی چیست؟

خیزش بزرگی که در دهه ۱۹۶۰ در آمریکا پیش آمد، هم‌رایی بر سر اصول لیبرالیسم برای اداره سیاست خارجی و نیز سیاست داخلی را از میان برد. جنبش حقوق مدنی، افزایش خشونت در میان سیاهان، و جنگ ویتنام به بروز خشونت و ناآرامی در دانشگاهها انجامید. از ۱۹۶۴، اعتراضهارو به فزونی گذاشت. شکاف در لیبرالیسم آمریکایی به پیدایش گروه تازه‌ای از لیبرالها انجامید. اصلاحات انجام گرفته برای بهبود بخشیدن به اوضاع سیاسی و اجتماعی، کارساز نیفتاده بود. از این رو، برخی از روشنفکران لیبرال بر آن شدند که در برخی از باورهای خود بازنگری کنند. این لیبرالها که به راست گرایش یافتند، نخست محافظه‌کاران جدید خوانده شدند، ولی از ۱۹۷۵ این عنوان به «نومحافظه‌کاران» تغییر یافت. در برخی منابع آمده است که این اصطلاح را نخستین بار مایکل هانتینگتون در اواخر دهه ۱۹۶۰ در مورد سوسیالیست‌های راست‌گرا به کار گرفته است. نهال نومحافظه‌کاری در ۱۹۸۰ با به قدرت رسیدن رونالد ریگان شکوفا شد و با رسیدن جرج بوش به قدرت در سال ۲۰۰۰ به بار نشست.<sup>۱۷</sup>

### اثر اندیشه‌های لئواشتراوس بر کارکرد نومحافظه‌کاران در پهنه سیاست خارجی

هرچند از دید جهانیان، بوش، چنی، رامسفلد، پاول و کاندولیزار ایس تصمیم‌گیرندگان اصلی در زمینه سیاست خارجی آمریکا شناخته شده‌اند، ولی حقیقت آن است که آنان تنها اجراکننده سیاستهایی هستند که در پشت صحنه طراحی شده است و از سوی طراحان پشتیبانی ذهنی و فکری می‌شوند.<sup>۱۸</sup>

می‌کنند شاید بتوان افراد زیر را نام برد: «رابرت آ. گلدوین» که وظیفه سازماندهی سمینارهای هفتگی دربارهٔ تئوری عملی و سیاسی را در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی داشته است؛ «کارن لرد»، مشاور شورای امنیت ملی در دوران زمامداری ریگان؛ «ویلیام گاستون»، دستیار مشاور در زمینهٔ سیاست داخلی در دولت بیل کلینتون؛ و «اروینگ کریستول» که نامش یادآور نومحافظه‌کاری است. کریستول در مقاله‌ای با عنوان «نومحافظه‌کاری چیست؟» آورده است که اشتراوس، بنیانگذار اصلی جریان نومحافظه‌کاری است. گذشته از رامسفلد و لفوویتز، اشتراوسی‌ها در چارچوب دولت بوش را - که بیشترشان در پنتاگون بوده‌اند - کسانی چون «آبرام شولسکی» که در کنار اشتراوس در دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کرده و نیز «لئون کانس» همکار او در دانشگاه شیکاگو، تشکیل می‌دهند.<sup>۲۳</sup>

نومحافظه‌کاران، ماکیاولیستی‌ترین شاگردان اشتراوس به‌شمار می‌آیند. آنان خواهان دموکراسی نیرومند آمریکایی، ناسیونالیسم آمریکایی، اسطورهٔ مذهب، نیروی نظامی، و سلطهٔ امنیتی هستند. «ایروینگ کریستول» می‌گوید: «تنها محاسبات اقتصادی کافی نیست. انسان به اسطوره نیز نیاز دارد. یکی از اسطوره‌ها مذهب می‌باشد که بنا به درک کریستول برای معنا بخشیدن به زندگی انسان‌ها لازم و ضروری است. اسطورهٔ دیگر ملیت است».<sup>۲۴</sup>

نومحافظه‌کاران با الهام‌پذیری از کتاب «در باره جباریت» (۱۹۴۸) اثر اشتراوس می‌گویند که تصمیم‌دارنده همهٔ نظام‌های استبدادی جهان را به‌زیر بکشند و رسالت تاریخی آنان گسترش دادن ارزشهای مطلق جهانی است که هنگام تحقق بخشیدن به آن فرار سیده است.

چارچوب تئوریک سیاست خارجه بوش بر پایهٔ اندیشه‌ها و آموزه‌های لئواشتراوس ساخته شد و در آغاز هزارهٔ سوم به اجرا درآمد. در این چارچوب تئوریک:

- ۱- هر رژیم سیاسی باید یک دشمن برای خود بترشد، زیرا وجود یک دشمن اخلاقی، بی‌چون و چرا برای یکپارچگی و همبستگی مردمان و پشتیبانی آنها از سیاستهای حکومت، بی‌توجه به هزینه‌ها، لازم است.<sup>۲۵</sup>

○ سیاست جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بر پایهٔ آموزه‌های ترومن، در پی فروپاشی کمونیسم با سرعتی باور نکردنی جای خود را به سیاست مهار کردن کشورهای سرکش در دوران جرج بوش پدر داد، در دوران ریاست جمهوری کلینتون زیر عنوان سیاست بستن راه نفوذ کشورهای نگران‌کننده پیگیری شد و سرانجام در دوران بوش پسر به سیاست مبارزه با تروریسم تبدیل شد.

خاستگاه فلسفی این جریان را اندیشه‌های لئواشتراوس فیلسوف محافظه‌کار آلمانی تبار و استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو در سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۸ دانسته‌اند. شاگردان اشتراوس که پس از مرگ او در ۱۹۷۳ حلقهٔ اشتراوسی را تشکیل دادند، از بانفوذترین استادان کنونی علوم سیاسی در آمریکا به‌شمار می‌روند.<sup>۲۱</sup>

اندیشه‌های اشتراوس بر بازگشت به اندیشه‌های یونان باستان و تقسیم‌بندی ارزشها به خیر و شر استوار است. او در بیشتر کتابهایش، اصالت باستان را راجح نهاده و نسبت‌گرایی را بی‌ارزش شمرده است. او با اندیشه‌های دوران روشنگری در اروپا سازگاری نداشت و پیامد دموکراسی لرزان برآمده از آنرا، سربر آوردن حکومت استالین می‌دانست. به باور اشتراوس، دموکراسی غربی ضعیف، کارایی ندارد و لزوم کاربرد زور برای پایدار کردن دموکراسی، از نگرشهای اوست. وی بر این باور بود که اگر خواهان دموکراسی غربی نیرومند و پایدار هستیم باید این دموکراسی را در سراسر جهان گسترش دهیم.<sup>۲۲</sup>

ولی اثرگذاری اشتراوس بر هواداران فکری‌اش، پس از مرگ او بسیار بیشتر بود. در میان کسانی که در واشنگتن سخت از اندیشه‌های اشتراوس پیروی

این چارچوب بوده که رونالد ریگان، امپراتوری شوروی را همسان ایالات متحده به‌شمار نیآورده و از ماهیت شیطانی این نظام و زندگی انسانی و دموکراتیک در نظام آمریکا سخن گفته است.<sup>۲۷</sup> امروزه جرج دبلیو بوش نظامهای سیاسی در کره شمالی، کوبا و عراق را دور از اصول اخلاقی می‌داند و گفت‌وگو کردن با آنها را به معنی پذیرش جایگاه و وزن یکسان این نظامها با نظام آمریکا می‌گیرد. نومحافظه‌کاران می‌گویند اگر با حکومتهای توتالیتری همچون حکومت شوروی از همان آغاز برخورد می‌شد، هیچگاه شرایط مناسب برای پا گرفتن جنگ سرد پدید نمی‌آمد.<sup>۲۸</sup>

۳- آنچه صلح را ممکن می‌سازد، ماهیت رژیمهای سیاسی است، نه رهبران و جایگاه کشورها؛ ویژگی‌ها و سرشت رژیمهای سیاسی حاکم بر کشورهاست که صلح را ممکن یا ناممکن می‌سازد. برخلاف لیبرالها که به کارگیری نهادهای بین‌المللی و قوانین بین‌المللی را شیوه لازم برای برقراری و حفظ صلح می‌دانند، نومحافظه‌کاران به سرشت رژیمهای سیاسی توجه

سیاست جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بر پایه آموزه‌های ترومن، در پی فروپاشی کمونیسم با سرعتی باور نکردنی جای خود را به سیاست مهار کردن کشورهای سرکش در دوران جرج بوش پدر داد، در دوران ریاست جمهوری کلینتون زیر عنوان سیاست بستن راه نفوذ کشورهای نگران‌کننده پیگیری شد و سرانجام در دوران بوش پسر به سیاست مبارزه با تروریسم تبدیل شد. در چارچوب همان منطق و اصل سیاسی مورد نظر لئو اشتراوس بود که در نخستین سالهای دهه ۹۰، «چارلز کرات هامر» که نقشی بسیار برجسته در گسترش و روزآمد کردن اندیشه‌های نومحافظه‌کارانه داشته است، در نوشتاری با عنوان «تک‌قطبی» اعلام کرد که جهان دگرگون شده است. در این فضای تازه، دشمنان اصلی آمریکا را نباید در پهنه روسیه یافت بلکه باید به کشورهایی توجه کرد که از نظر ارزشهای حاکم بر آنها، در تضاد کامل با ایالات متحده و منافع آن هستند. این وظیفه طراحان سیاست خارجی آمریکا است که جلوگیری از نفوذ این کشورها را در صدر هدفهای خود قرار دهد. بدین‌سان، گروه تازه‌ای از دشمنان سربرآورده که ایران، سوریه، عراق، کره شمالی، سودان و کوبا در برمی‌گیرد.<sup>۲۶</sup>

۲- نسبی‌گرایی اخلاقی که پیام‌دراغ باختن روشنگری در سده‌های هفدهم و هجدهم بوده، نقش بنیادی در شکل‌گیری رژیم‌های توتالیتر در جای‌جای جهان، از آلمان نازی تا کشورهای کمونیست داشته است. برآیند نسبی‌گرایی، مطرح شدن نظریه برابری نظامهای سیاسی از دید اخلاقی است و به پذیرش منطق همگرایی سیستمهای سیاسی می‌انجامد. به‌همین علت است که نومحافظه‌کاران در نوشتارهایی گزنده در مجله‌های «کامنتری» (Commentary) و «نشنال ریویو» (National Review) سخت به مخالفت با سیاست تنش‌زدایی در دوران کیسینجر برخاستند و آنرا پیروزی کمونیسم دانستند. از دیدگاه محافظه‌کاران، نظامهای سیاسی از دید اخلاقی برابر نیستند، زیرا پاره‌ای از نظامها از لحاظ کارکرد و ماهیت ارزشهای حاکم بر فرآیند تصمیم‌گیری و مشارکت مردمان در زندگی سیاسی، از دید اخلاقی بر دیگر نظامها برتری دارند. در

### ○ نومحافظه‌کاران، به برتری آمریکا چه از

نظر ارزش‌ها و چه از نظر قدرت باور دارند. فرهنگ و ارزشهای آمریکایی و چیزی که نومحافظه‌کاران آنرا شیوه زندگی آمریکایی می‌دانند، گرانگه‌گاه و اصلی‌ترین نیروی است که به اندیشه نومحافظه‌کاران شکل و انسجام می‌بخشد. به باور این گروه، قدرت آمریکا از همه قدرتهای جهان برتر است و آمریکا توانایی و ارزشهای لازم برای برپایی گونه‌ای نظم تازه و مورد نیاز در سطح جهانی را دارد. تأکید بر اصول و ارزشهای سنتی آمریکایی در همه نوشته‌ها و آثار نومحافظه‌کاران به چشم می‌خورد.

می‌کنند. از دید کسانی چون «الیوت آبرامز» (Elliott Abrams) رئیس بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی آمریکا، صلح نه از راه گفت‌وگو یا به کارگیری ابزارها و نهادهای بین‌المللی، که از راه دگرگونی رژیمها انجام می‌شود. رژیمهایی هستند که سرشتشان در تعارض با صلح و نظم است و از این رو باید با زور از صحنه کنار زده شوند.<sup>۲۹</sup>

۴- توجه به فرهنگ و ارزشهای آمریکایی: نومحافظه‌کاران، به برتری آمریکا چه از نظر ارزش‌ها و چه از نظر قدرت باور دارند. فرهنگ و ارزشهای آمریکایی و چیزی که نومحافظه‌کاران آنرا شیوه زندگی آمریکایی می‌دانند، گرانگه‌گاه و اصلی‌ترین نیروی است که به اندیشه نومحافظه‌کاران شکل و انسجام می‌بخشد. به باور این گروه، قدرت آمریکا از همه قدرتهای دنیا برتر است و آمریکا توانایی و ارزشهای لازم برای برپایی گونه‌ای نظم تازه و مورد نیاز در سطح جهانی را دارد. تأکید بر اصول و ارزشهای سنتی آمریکایی در همه نوشته‌ها و آثار نومحافظه‌کاران به چشم می‌خورد. دامنه این گفتمان بویژه در دهه ۱۹۸۰ از مرزهای آمریکا فراتر رفت و حوزه‌هایی فراتر از منافع ملی را دربرگرفت. گفتمانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر شالوده‌هایی چون فرهنگ و ارزشهای سنتی آمریکایی استوار شده است و بر این پایه به آنها توجه می‌شود.

نومحافظه‌کاران بر آنند که آمریکا باید ارزشهای خود را در سراسر جهان بگستراند، به گونه‌ای که هر چه از دید آمریکا ارزش به‌شمار آید، دیگران نیز باید آنرا ارزش بدانند و هر آنچه از دید آمریکا ضد ارزش است، ایشان نیز باید آنرا ضد ارزش بشمارند. نومحافظه‌کاران با قدرتی که برای آمریکا قائلند، لزومی به رعایت تفاهت‌های فرهنگی نمی‌بینند و برای آنان، چیزی که در سیاست خارجی آمریکا محوریت دارد، این است که آزادی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا جهانگیر شود.<sup>۳۰</sup>

«ویلیام کریستول» یکی از شاگردان اشتراوس و عضو گروه نومحافظه‌کاران می‌گوید: «قدرت آمریکا تنها برای دفاع از منافع آمریکا نیست بلکه برای ارتقا اصول آمریکایی نیز باید مورد استفاده قرار گیرد. توجه به

فرهنگ و ارزش‌های سنتی آمریکا، نومحافظه‌کاران را قادر ساخته تا اعمال و افکار خود را ماهیت اخلاقی ببخشند. بنابراین از تفوق اخلاقی و اطمینان اخلاقی صحبت می‌کنند، چرا که توجیه ارزشی در برخی موارد، قابل قبول‌تر از ضرورت‌های ژئوپلیتیک است. برخلاف محافظه‌کاران سنتی که کاملاً نگاه استراتژیک به صحنه جهانی داشتند، نومحافظه‌کاران بر این باور هستند که الزامات ارزشی و اعتقادی در صورتی که بنیادی و کلیدی باشد حتی با تحمیل هزینه‌های ژئوپلیتیک بایستی دنبال شود.<sup>۳۱</sup>

۵- نگاه ایدئولوژیک و ادبیات ایدئولوژیک: یکی از ویژگیهای نومحافظه‌کاری که برگرفته از اندیشه‌های لئو اشتراوس است، داشتن نگاه ایدئولوژیک به مسائل و به کار گرفتن ادبیات ایدئولوژیک است. نومحافظه‌کاران زمانی اتحاد جماهیر شوروی را امپراتوری شیطنی می‌دانند و زمانی دیگر از محور شیطنی سخن می‌گویند. از این رو، تقسیم جهان به خیر و شر را با الهام گرفتن از آموزه‌های اشتراوس، ارجح می‌نهند.<sup>۳۲</sup>

«بروس هافمن» می‌نویسد: «اشتباه است اگر تصور کنیم نومحافظه‌کاران فاقد یک ایدئولوژی خاص هستند. آنان پایبند اصول اخلاقی و ایدئولوژیکی مشخص هستند. به اعتقاد آنان بدون پایبندی به یک ایدئولوژی مستحکم، قدرت آمریکا افول خواهد کرد.» بنابراین ایدئولوژی نومحافظه‌کاری دارای مأموریت یا حتی یک رسالت الهی در جهان است. نومحافظه‌کاران اندیشه‌هایی نزدیک به اندیشه مردمان در دوران باستان دارند؛ به این معنا که آمریکا، قیصر وار باید با به کار گرفتن نیروی نظامی‌اش، باید نظم را در جهان برقرار کند و بی‌نظمی‌های موجود در جهان تنها با بهره‌گیری از نیروی نظامی از میان می‌رود.<sup>۳۳</sup>

از دید نومحافظه‌کاران، ملت آمریکا ملتی بی‌مانند است و رسالت تاریخی آن چیرگی بر جهان است. آنان جهانگرایی را یک فضیلت می‌دانند و آنرا وظیفه اخلاقی و تعهد اجتماعی آمریکا می‌شمارند؛ فضیلتی که باید در سراسر جهان گسترش یابد و همه جاگیر شود. به چشم نومحافظه‌کاران، فرهنگ و ارزشهای آمریکایی نمونه خیر در جهان است و آنان که به این ارزشها گردن

○ از دید نومحافظه کاران، وظیفه اصلی رهبران آمریکا، پدید آوردن شرایط لازم برای دستیابی به برتری است تا هزینه تجاوز را چنان سنگین کند که کشورهای توسعه طلب به ناچار گرایشهای صلح جویانه پیدا کنند. در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، باید بتوان وضع موجود را که چه بسا برآیند موازنه نیروها باشد، برای محقق ساختن ارزشها و آرمانهای برتر به چالش کشید و این کار تنها با به دست آوردن برتری امکان پذیر است. صلحی که نومحافظه کاران به پیروی از اشتراوس در پی آن هستند، از راه قدرت و در قدرت شکل می گیرد.

زیرا به باور نومحافظه کاران، محیط نظام بین الملل محیطی آشفته است که برقراری صلح در آن، عادی نیست. «مایکل لدین» در این زمینه می گوید: «آمریکاییان معتقدند که صلح امری عادی است، اما این حقیقت ندارد چرا که صلح يك امر غیر عادی است.»<sup>۲۵</sup>

۷- دموکراسی: نومحافظه کاران می گویند دموکراسی آمریکایی بهترین الگوی دموکراسی در جهان است. آنان آمریکا را کانون دموکراسی می دانند و بر این باورند که وجود حکومتهای دموکراتیک می تواند زمینه گسترش دموکراسی را در سراسر جهان فراهم آورد. از این رو آشکارا دگرگون ساختن رژیمهای غیر دموکراتیک را وظیفه خود می شمارند.

به سخن دیگر، نومحافظه کاران پیرو اشتراوس، بر پایه نظریه گسترش دموکراسی، می کوشند رژیمهای غیر دموکراتیک را دموکراتیک کنند، با این فرض که کشور دموکراتیک خواهان صلح است و خود را با قواعد و هنجارهای نظام بین الملل هماهنگ می کند. ولی دموکراسی مورد نظر نومحافظه کاران،

نمی نهند یا ارزشهایی متفاوت دارند، نمونه و نماد شرّند. مایکل لدین از نومحافظه کاران می گوید: «دلیلی که باعث می شود دشمنان آمریکا از آن متنفر باشند این است که هر کجا ما باشیم احساس امنیت نمی کنند. آنها باید برای بقای خود به ما حمله ور شوند، درست به همان دلیل که باید آن ها را برای پیشبرد رسالت تاریخی خود نابود کنیم.»

۶- دستیابی به صلح: نومحافظه کاران به پیروی از لئواشتر اوس بر این باورند که صلح نه از راه موازنه قدرت، که بیشتر با برتری یافتن به دست می آید. هر چند ممکن است این برتری کوتاه مدت باشد، ولی تلاش آمریکا باید بر این باشد که برتری به دست آید.<sup>۲۴</sup>

از دید نومحافظه کاران، وظیفه اصلی رهبران آمریکا، پدید آوردن شرایط لازم برای دستیابی به برتری است تا هزینه تجاوز را چنان سنگین کند که کشورهای توسعه طلب به ناچار گرایشهای صلح جویانه پیدا کنند. در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، باید بتوان وضع موجود را که چه بسا برآیند موازنه نیروها باشد، برای محقق ساختن ارزشها و آرمانهای برتر به چالش کشید و این کار تنها با به دست آوردن برتری امکان پذیر است. صلحی که نومحافظه کاران به پیروی از اشتراوس در پی آن هستند، از راه قدرت و در قدرت شکل می گیرد. به سخن دیگر، از دید آنان تا هنگامی که يك قدرت برتر مرکزی در سطح بین المللی نباشد که صلح را تأمین و برقرار کند، صلحی در میان نخواهد بود و این نظر با نگرش کانتی به صلح ناهمخوان است؛ نگرشی که بر پایه آن باید از راه حقوق بین الملل و نهادهای بین المللی به صلح رسید. صلح مورد نظر نومحافظه کاران نیازمند راهکارهای یکسویه است. از دید نومحافظه کاران، صلح در وهله نخست باید با راهکارهای چندسویه به دست آید، زیرا هزینه های آن کمتر است، ولی هر گاه این راهکارها با خواست و اصول آمریکایی هماهنگ نباشد، آمریکا می تواند و باید به راهکارهای یکسویه رو کند. از سوی دیگر، این نگرش در برابر نظریه موازنه قدرت قرار می گیرد که بر پایه آن، صلح از راه برقراری موازنه های منطقه ای و جهانی پدید می آید. این نگرش رئالیستی در سپهر اندیشه نومحافظه کاران جایی ندارد،

می گوید. یعنی خلاص شدن از شریک شرور که سلاح کشتار جمعی دارد، ولی در مرحله بعد و عمیق تر، تغییر ساختار خاورمیانه است. چرا که فرهنگ سیاسی خاورمیانه باید عوض شود.<sup>۳۷</sup>

۸. نظامی گری: انگیزه‌هایی چون افزایش منافع آمریکا و پاسداری از آن، گسترش ارزشهای آمریکایی و آموزه‌های مکتب نئو رئالیسم، نومحافظه کاران را به این باور رسانده است که در کاربرد زور و نیروهای نظامی برای پیشبرد این هدفها نباید دودلی نشان داد.

الیوت آبرامز می گوید: «نیروی نظامی و اراده کاربرد آن، عنصر کلیدی در توانمندی ما برای پیش بردن صلح است.» از دید نومحافظه کاران، آمریکا باید نیروی نظامی خود را به گونه پیشگیرانه برای رویارویی با حملاتی که ممکن است در آینده به آمریکا رخ دهد، به کار اندازد. آنان می گویند پیش از آنکه دشمنان توانایی لازم برای ضربه زدن به آمریکا بیابند، ایالات متحده باید با کاربرد نیروی نظامی و حتی چنانچه لازم آید با بهره گیری از جنگ افزارهای هسته‌ای، آنها را در هم کوبد.<sup>۳۸</sup>

## ۱۱ سپتامبر و آزمون اندیشه‌های نومحافظه کارانه

رویدادهای ۱۱ سپتامبر بهترین فرصت را برای نومحافظه کاران فراهم آورد که ایده‌های خود را شکوفا و پذیرفته شده بیابند. نومحافظه کاران پس از سالها تلاش برای ترویج ایده‌های خود، در سایه رویدادهای ۱۱ سپتامبر فرصت یافتند به بوش که در پی چارچوبی تازه برای سیاست خارجی خود بود یاری رسانند.

پیش از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، از نومحافظه کاران بعنوان گروهی پژوهشگر یاد می شد و کمتر کسی به آنان توجه می کرد؛ ولی پس از ۱۱ سپتامبر همه نگاهها به آنها دوخته شد تا آنجا که توانستند نظرات خود را به دولت آمریکا بقبولانند. بدین سان، نومحافظه کاران همچون یک جریان و طیف فکری، نقشی برجسته در تدوین و اجرای آموزه‌های تازه در زمینه امنیت ملی آمریکا یافتند. رویدادهای ۱۱ سپتامبر سبب شد که نومحافظه کاران قدرتی فزاینده در زمینه سیاست خارجی آمریکا به دست آورند و بر پایه باورشان به لزوم حاکم

○ دموکراسی مورد نظر نومحافظه کاران، ویژگی‌هایی دارد که بی در نظر گرفتن آنها، فهم سیاستهایشان دشوار می شود: یکی اینکه برقراری دموکراسی باید گام به گام باشد؛ دوم اینکه دموکراسی در درون قدرت نظامی شکل می گیرد. نومحافظه کاران به پیروی از اشتراوس، بر این باورند که دموکراسی شکننده است و سرکوبگر نیست و از آن رو که تحقق یافتن آن، نیازمند فضای باز است، این فرصت برای نیروهای ضد دموکراسی فراهم می آید که با بهره گیری از ابزارهای خفقان و با برانگیختن احساسات مردمان، آنها را به آسانی فروریزند.

ویژگی‌هایی دارد که بی در نظر گرفتن آنها، فهم سیاستهایشان دشوار می شود: یکی اینکه برقراری دموکراسی باید گام به گام باشد. دوم اینکه دموکراسی در درون قدرت نظامی شکل می گیرد. نومحافظه کاران به پیروی از اشتراوس، بر این باورند که دموکراسی شکننده است و سرکوبگر نیست و از آن رو که تحقق یافتن آن، نیازمند فضای باز است، این فرصت برای نیروهای ضد دموکراسی فراهم می آید که با بهره گیری از ابزارهای خفقان و با برانگیختن احساسات مردمان، آنها را به آسانی فروریزند. پس لازم است که هواداران دموکراسی و کشورهای پاسدار مفاهیم دموکراتیک در سنجش با دیگر کشورها از بیشترین نیروی نظامی برخوردار باشند تا فرصت برای نیروهای غیردموکراتیک و دموکراسی ستیز فراهم نشود.<sup>۳۶</sup> کریستول در گفت و گویی در زمینه حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳، در پاسخ به این پرسش که جنگ برای چیست؟ گفت: «در مرحله اول، همان است که بوش

خواهد بود.<sup>۴۳</sup>

چنان که گفته شد، نومحافظه کاران در تدوین آموزه امنیت ملی دولت جورج بوش نقش بنیادی داشته‌اند. این آموزه بر سه پایه راهبردی استوار شده است:

۱- برتری کامل

۲- پیش دستی

۳- تغییر دادن رژیمها

پایه سوم این راهبرد نشان می‌دهد که نومحافظه کاران، رسیدن گام به گام به «پایان تاریخ فوکویاما» را تاب نمی‌آورند، بلکه می‌خواهند این پایان تاریخ را به زور سر نیزه و با نیروی نظامی بر جوامع تحمیل کنند.<sup>۴۴</sup>

نومحافظه کاران، نبرد پیوسته در همه عرصه‌ها با همه مخالفان و چالشگران و مهندسی اجتماعی ملت‌ها و اقوام گوناگون (برای همگرایی خواسته یا ناخواسته آنها با نظم دلخواه آمریکا) را آرمان و هدف خویش می‌شمارند.

بی‌گمان ایده تغییر رژیمها می‌تواند از نظر درون‌نمایه و ابعاد از یک سو و شیوه و راه اجرا از سوی دیگر بررسی شود:

الف- درون‌نمایه و ابعاد:

۱- سیاسی

۲- فرهنگی

۳- اجتماعی

۴- اقتصادی

۵- نظامی-امنیتی

ب- شیوه و راه اجرا:

۱- از بالا و با دولت‌سازی

۲- از پایین و با ملت‌سازی

۳- همزمان از راه دولت‌سازی و ملت‌سازی

بر پایه اندیشه‌های لئو اشتراوس، نومحافظه کاران دگرگون‌سازی رژیمها را یکی از مبانی سیاست خارجی خود در نظر گرفته‌اند: آمریکا بعنوان یک ابرقدرت نظامی، باید دولت‌سازی و ملت‌سازی را در جهان اسلام و منطقه خاورمیانه به انجام رساند و دموکراسی مورد نظر خود را حتی به گونه تحمیلی برپا دارد و از آن پشتیبانی کند. از این رو، راهبرد امنیت ملی نومحافظه کاران و

ساختن ارزشهای آمریکایی بر جهان با به کار گرفتن همه ابزارهای ممکن، در پیش گرفتن راهکارهای یکسویه و استراتژی پیش دستی را پیشنهاد کردند.<sup>۴۵</sup>

از دید این گروه، آمریکارسانالتی تاریخی در جهان دارد و آن، گستراندن خیر بر جهان است و این مهم باید با تسلیح دوباره آمریکا، جلوگیری از رقابت دیگر کشورها و رویارویی با آنها و سرکوب دیکتاتورهای با به انجام رسد. نومحافظه کاران بر آنند که برای مجاب کردن افکار عمومی جهان در این زمینه، باید جهانیان را از خطرهای در کمین آگاه کرد.

«مایکل لدین» یکی از نومحافظه کاران می‌گوید: «دشمنان همیشه در بهترین اوقات به ما ضربه می‌زنند، ضربه پرل هاربر، حرکات استالین در اروپای شرقی و سرانجام عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر هشدار و بیدار باشی به آمریکا بود.»<sup>۴۶</sup> نومحافظه کاران همواره نگرانند که شاید مورد حمله قرار گیرند و استراتژی این گروه بیشتر از همین نگرانی آب می‌خورد.<sup>۴۷</sup>

از دیدگاه آنان، به همان گونه که در نخستین و دومین جنگ جهانی فاشیسم و نازیسم، و در جنگ سرد کمونیسم دشمن ایالات متحده آمریکا شمرده می‌شده، اکنون نیز در وهله نخست فاشیسم و تروریسم و دولتهای پشتیبان آنها یعنی افغانستان، عراق، ایران، سوریه و یک نیم ملت یعنی لبنان (مستعمره سوریه) و سپس سودان، لیبی، و تشکیلات خودگردان در فلسطین باید دشمن شمرده شوند و تغییر رژیمهای آنها با کاربرد زور و روشهای سخت در اولویت قرار گیرد.<sup>۴۸</sup>

از دید این گروه، جمهوری اسلامی ایران کانون اسلام سیاسی است و همه طرح‌ها باید بر تغییر این رژیم متمرکز شود. از آنجا که این امر در کوتاه مدت و از راه دولت‌سازی بسیار پر هزینه خواهد بود، پس باید در گذر زمان و از راه فرآیند ملت‌سازی، نخبه‌سازی و مذهب‌سازی، در میان مدت و بلندمدت به دولت‌سازی رسید. پایداری و دوام جمهوری اسلامی از دید محافظه کاران نشانه شکست آموزه بوش شمرده می‌شود و گسترش نفوذ کمی و کیفی این رژیم خلاف خواستهها، آرمانها و شعارهای نومحافظه کاران در چند سال گذشته

رویدادهای یازدهم سپتامبر آثار و بازتابهای بسیار در جامعه آمریکا داشته و آموزه نازده امنیت ملی آمریکا برای سده بیست و یکم و استراتژی پیش دستی، از پیامدهای آن است.<sup>۴۷</sup>

اصول کلی راهبرد امنیت ملی آمریکا که بر آیند آرا و باورهای نومحافظه کاران است در «سند امنیت ملی آمریکا» آمده است. در این سند، آمریکا بر نیروی نظامی و نقش تعیین کننده آن در حفظ جایگاه ایالات متحده در پهنه بین المللی تأکید کرده است. بودجه نظامی آمریکا برابر با بودجه نظامی ۲۵ کشور نیرومند جهان است. بودجه نظامی پیشنهادی وزارت دفاع آمریکا برای ۲۰۰۵ (مصوب کنگره آمریکا) ۴۱۷ میلیارد دلار تعیین شده است که با ۴۱/۷ درصد کل بودجه نظامی همه کشورهای جهان برابری می کند. هدف دولت بوش این است که توان ارتش آمریکا را به سطحی چالش ناپذیر در جهان برساند، به گونه ای که دیگر هیچ قدرتی به فکر رقابت با آمریکا و رسیدن به پای آن نیفتد.<sup>۴۸</sup> در این سند، بزرگترین خطر در برابر ملت آمریکا، دسترسی نیروهای تندرو به تکنولوژی های خطرناک (جنگ افزارهای مدرن) دانسته شده است.

در واقع اگر پیش از این رویدادها اندیشمندان و روشنفکران آمریکایی بر موضوعاتی چون همبستگی جهانی، مسئولیت مشترک جهانی و مشارکت در فعالیتهای بین المللی تأکید داشته اند، پس از ۱۱ سپتامبر

### ○ راهبرد امنیت ملی نومحافظه کاران و

دولت بوش، نخست «تغییر رژیم - دولت سازی» و سپس «ملت سازی» است که آشکارا در افغانستان و عراق نمود یافته است. در کنار نیروی نظامی، آمریکا از ابزارهای دیگری همچون فرهنگ و آموزش نیز برای دگرگون سازی رژیمها بهره می گیرد.

دولت بوش، نخست «تغییر رژیم - دولت سازی» و سپس «ملت سازی» است<sup>۴۵</sup> که آشکارا در افغانستان و عراق نمود یافته است. در کنار نیروی نظامی، آمریکا از ابزارهای دیگری همچون فرهنگ و آموزش نیز برای دگرگون سازی رژیمها بهره می گیرد. «ماکس بوت»، از نومحافظه کاران شناخته شده، در هفته نامه «استاندارد» نوشته است که سیاست دگرگون سازی رژیمها در خاورمیانه تنها متکی به سخت افزار و نیروی نظامی نیست و دگرگون کردن نظام آموزشی در خاورمیانه و جهان اسلام مکمل عملیات نظامی شمرده می شود. بوت، زمان کاربرد قدرت سخت برای دگرگون سازی رژیمهای خاورمیانه را پایان یافته اعلام کرده و مدعی شده است که دولت بوش از ابزار نظامی در این زمینه به خوبی بهره گرفته و اینک زمان کاربرد قدرت نرم است.<sup>۴۶</sup>

پیش دستی، یعنی به کار گرفتن نیروی نظامی برای جلوگیری از حمله دشمنان به ایالات متحده. نقش اصلی ارتش آمریکا و هدفهای استراتژی پیش دستی چنین است:

- ۱- جایگاه آمریکا در نظام بین الملل
- ۲- پیشگیری از سربر آوردن قدرت رقیب در عرصه نظام بین الملل
- ۳- تأکید بر اهمیت نیروهای همیشه آماده در تقویت امنیت داخلی آمریکا
- ۴- بازسازی نیروی سیاسی و اقتصادی آمریکا با اتکا بر حضور نظامی گسترده و قدرتمند آن کشور در مناطق گوناگون بویژه در خاورمیانه
- ۵- بهبود قدرت جهانی آمریکا و حفظ تداوم سلطه بر

### نظام بین الملل

- ۶- مدیریت نظم دلخواه آمریکا در نظام جهانی
- ۷- تجویز کاربرد نیروی نظامی در پهنه بین الملل برای دولت آمریکا
- ۸- شکار رژیمهای مستقل و دشمنان آمریکا
- ۹- اجرای یک دیپلماسی پویا، مداخله گرو
- یک جانبه نگر با هدف افزایش قدرت آمریکا و تقویت همپیمانان آن بویژه اسرائیل و برخورد نظامی با دشمنان
- ۱۰- کمرنگ کردن نقش سازمان ملل و قدرتهایی چون روسیه، اروپا و چین در نظام بین الملل.

به ناسیونالیسم تندروانه روی آورده‌اند.

### بهره سخن:

اکنون نومحافظه کاران در کاخ سفید و پنتاگون، دوران طلایی ائتلافهای بزرگ جهانی را پایان یافته می‌شمارند و خواهان نظام بین‌الملل سلسله‌مراتبی به رهبری آمریکا هستند. جهان چند قطبی در نگرش این افراد جایی ندارد و ارزشهای بین‌المللی نیز برای آنها بی‌معنی است.

این معماران سیاست خارجی و ماکیاولیستی‌ترین شاگردان اشتراوس هنوز بر سر کارند، به گونه‌ای که جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در بازدید از مؤسسه «آمریکن اینترپرایز» که برخی از شاگردان اشتراوس چون پل ولفوویتز، ریچارد پل، مایکل لدین، کریستول و... در آنجا حضور دارند، گفت شما از بهترین مغزهای کشور هستید. دولت من مفتخر است که ۲۰ همکار از میان شما دارد.<sup>۴۹</sup>

نومحافظه کاران چنین می‌پندارند که برای تثبیت رهبری جهانی آمریکا لازم است با وجود مخالفت‌های داخلی و خارجی، به بحران‌سازی در جهان ادامه دهند و اگر لازم باشد بار دیگر به نیروی نظامی متوسل شوند، زیرا از دید آنان پیروزی دوباره بوش در انتخابات گذشته ریاست‌جمهوری به معنی پذیرش سیاست‌های محافظه کاران از سوی بیشتر آمریکاییان است و جهانیان نیز چاره‌ای جز پذیرش هژمونی آمریکا ندارند.<sup>۵۰</sup>

مطرح شدن عنوان کشورهای محور شرارت، مبارزه با تروریسم، کاربرد نیروی نظامی و دیگر سیاست‌های آمریکا در پهنه بین‌المللی، از آثار اندیشه‌های لئو اشتراوس است. حمله آمریکا به افغانستان و عراق، تهدیدها و تحریم‌های بی‌دریغ بر ضد جمهوری اسلامی ایران و دخالت‌های بسیار در امور داخلی دیگر کشورها به بهانه گسترش و ترویج دموکراسی، در واقع نماد عملی اندیشه‌های لئو اشتراوس است. لئو اشتراوسی‌های حاکم بر آمریکا با تأکید بر آموزه‌های استادشان در زمینه سیاست خارجی، استراتژیها و آموزه‌هایی برگزیده‌اند که برتری جویی و تا اندازه‌ای فاشیسم در آنها هویدا است؛ نکته‌ای که در سند امنیت ملی آمریکا نیز به چشم می‌آید. شاید این سخن که سیاست خارجی بوش

○ نومحافظه کاران در تدوین آموزه امنیت ملی دولت جورج بوش نقش بنیادی داشته‌اند. این آموزه بر سه پایه راهبردی استوار شده است:

۱- برتری کامل

۲- پیش دستی

۳- تغییر دادن رژیمها

پایه سوم این راهبرد نشان می‌دهد که نومحافظه کاران، رسیدن گام به گام به «پایان تاریخ فوکویاما» را تاب نمی‌آورند، بلکه می‌خواهند این پایان تاریخ را به زور سر نیزه و با نیروی نظامی بر جوامع تحمیل کنند.

یکسره بر آیند اندیشه‌های نومحافظه کارانه است درست نباشد ولی می‌توان گفت که با توجه به حضور گسترده هواداران اشتراوس در دستگاه دیپلماسی آمریکا و نظریه‌های مشورتی که بسیاری مؤسسات وابسته به نومحافظه کاران به رهبران کاخ سفید در زمینه سیاست خارجی می‌دهند، روشن است که اندیشه‌های لئو اشتراوس ستون اصلی و پشتوانه نظری سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به‌شمار می‌رود. فشار افکار همگانی، فشارهای بین‌المللی ناشی از پیامدهای جنگ افغانستان و عراق، کناره‌گیری نومحافظه کار شناخته شده چون پل ولفوویتز، جان بولتون و دونالد رامسفلد از صحنه سیاسی، پیروزی دموکراتها در انتخابات مجلس نمایندگان و سنا و چشم‌انداز پیروزی آنان در انتخابات آینده ریاست جمهوری، همگی نشان از کنار رفتن نومحافظه کاران از صحنه در آینده نزدیک دارد و تاریخ پاسخ خواهد داد که اندیشه‌های لئو اشتراوس در سالهای پیش‌رو در چه

ظرف تازه‌ای عرضه خواهد شد.

### یادداشت‌ها

۱. کتاب آمریکا (۴)، تهران، ابرار معاصر، فروردین ۸۳، ص ۲۲۶.
2. The Philosophy of Habbs
3. On Tyranny
4. Presecution and the Art of Writing
5. What is Political Philosophy?
6. History of Political Philosophy
۷. ن. ک: «اشتراوس و شاگردان او» روزنامه ایران (۸۲/۸/۹)
۸. وحید نصیری؛ «شاگردان اشتراوس»، پگاه حوزه، ش ۱۰۸، ص ۱۴
۹. حسین بشیریه، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (نومحافظه کاری)، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۲۵۱-۲۵۲
۱۰. کتاب آمریکا (۴)، همان، صص ۲۶۳-۲۶۰، و حسین دهشیار، نومحافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران، نشر سرابی، ۱۳۸۲، ص ۳۲
۱۱. کتاب آمریکا (۴)، همان، صص ۲۰۵-۱۸۲
۱۲. موری فورسیت، نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۲۲۰
۱۳. حسین بشیریه، همان، صص ۱۸۷-۱۸۶
۱۴. هفته نامه آمریکا، نگاهی دیگر، ش ۹۱، صص ۱۲۷-۱۹۶، و جان ایکنبری، تنها ابرقدرت، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۳۶
۱۵. سلیم الحسنی، مبانی تفکر روسای جمهور آمریکا، ترجمه صالح ماجدی و فرامدوحی، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۵۴
۱۶. کتاب آمریکا (۳)، ابرار معاصر، اسفند ۱۳۸۲، ص ۱۲۱
۱۷. «نفوذ نومحافظه کاران بر سیاست آمریکا»، ترجمه سلیمی، آفتاب، ش ۲۰، آبان ۸۱، ص ۷۸
۱۸. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ش ۱، ۱۳۷۸، ص ۷۸
۱۹. هامیلتون نیسم: این مکتب با تمرکز دادن ارزشهای آمریکایی به جای منافع آمریکا در خارج از کشور به دنبال گسترش ارزشهای آمریکایی از راه قرار دادن يك الگوی موفق و پذیرش اختیاری جهانیان است. بنابراین، این مکتب بیش از آن که منافع محور باشد، ارزش محور است.
- ویلسون نیسم: شالوده فکری و عملی این مکتب گسترش حاکمیت الگو و ارزشهای آمریکایی از راه دخالت و جنگ تبیین شده است.
- جکسون نیسم: این مکتب دارای دورنمایه‌ای واقع‌گرا و بیشتر مبتنی بر اصل قدرت است. جکسون نیسم، به دور از آرمان‌ها و اهداف ایده‌آلیستی است.
۲۰. سید حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگ‌تر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، تهران، ابرار معاصر، آذر ماه ۱۳۸۳، صص ۷۱-۷۰
۲۱. فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، س ۹، ش ۳۲، (پاییز ۱۳۸۱)، ص ۲۲۷ و حسن همتی، شاید سرآغاز جنگ جهانی سوم، تهران، نذیر، ۱۳۸۰، ص ۵۴
۲۲. وحید نصیری، همان، ص ۵
۲۳. کتاب آمریکا (۴) همان، صص ۲۶۰-۲۶۱-۲۸۵
۲۴. حسن باقری، محور شرارت، تهران، نشر نذیر، ۱۳۸۱، ص ۹۱ و مهدی قوی دل، «جنبه‌ی دینی سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه اسرائیل شناسی، آمریکاشناسی، ص ۲۶
۲۵. حسین دهشیار، محافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران، نشر سرابی، ۱۳۸۲، ص ۳۲
۲۶. عبدالحسین حجت‌زاده، «یکجانبه‌گرایی آمریکا و صلح جهانی»، ماهنامه نگاه، س ۴، ش ۴۰، ص ۸۲
۲۷. جورج لنچافسکی، روسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳، ص ۲۸
۲۸. احمد سیف، جهان پس از ۱۱ سپتامبر، تهران، امیرکبیر (۱۳۸۳) ص ۴۶
۲۹. چارلز دبلیو کلگی و اوجین آر، سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۲
۳۰. کتاب آمریکا (۴)، همان.
۳۱. مهدی قوی دل، همان، ص ۵۱
۳۲. کتاب خاورمیانه (۳)، ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص ۲۱۰
۳۳. نفوذ نومحافظه کاران بر سیاست آمریکا، همان، ص ۷۴
۳۴. وحید نصیری، همان، ص ۶
۳۵. عبدالحسین حجت‌زاده، «یکجانبه‌گرایی آمریکا و صلح جهانی» ماهنامه نگاه، س ۴، ش ۶، ص ۱۲۰.
۳۶. حسین دهشیار، همان، ص ۳۵
۳۷. وحید نصیری، «شاگردان اشتراوس»، پگاه حوزه، ش ۱۰۸، ص ۵
۳۸. کتاب آمریکا (۷)، ابرار معاصر، تیرماه ۱۳۸۴، صص ۲۱۵-۲۱۴

- در راهبرد امنیت ملی آمریکا) تهران، ابرار معاصر، آذرماه ۱۳۸۳
۹. چارلز دبلیور کلگی و اوچین آر، سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳
۱۰. دهشیار، حسین، نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی آمریکا، تهران، نشر سراسی، ۱۳۸۲
۱۱. روزنامه ایران، (۸۲/۸/۹)
۱۲. سیف، احمد، جهان پس از ۱۱ سپتامبر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳
۱۳. فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، س ۹، ش ۳۲ (پائیز ۸۱)
۱۴. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ش ۱، ۱۳۷۸
۱۵. فورسیت، موری. نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰
۱۶. قوی دل، مهدی، «جنبه‌ی دینی سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه اسرائیل شناسی، آمریکاشناسی
۱۷. کتاب آمریکا (۳)، تهران، ابرار معاصر، اسفند ۱۳۸۲
۱۸. کتاب آمریکا (۴)، تهران، ابرار معاصر، فروردین ۱۳۸۳
۱۹. کتاب آمریکا (۷)، تهران، ابرار معاصر، تیر ۱۳۸۴
۲۰. کتاب خاورمیانه (۳)، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۲
۲۱. لنجافسکی، جورج، روسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه مهدوی، تهران، ابرار، ۱۳۷۳
۲۲. مجله راهبرد، (پائیز ۸۲) ش ۲۹
۲۳. «نفوذ نومحافظه‌کاران بر سیاست آمریکا»، ترجمه سلیمی، ماهنامه آفتاب، ش ۲ (آبان ۱۳۸۱)
۲۴. نصیری، وحید. «شاگردان اشتراوس»، پگاه حوزه، ش ۱۰۸
۲۵. هفته‌نامه آمریکا، نگاهی دیگر، ش ۹۱
۲۶. همتی، حسن، شاید سرآغاز جنگ جهانی سوم، تهران، نذیر، ۱۳۸۰
27. Boot, Max "America's Next move", **The Weekly Standard**, May 20, 2003.
28. "New Directions in U.S. foreign Policy? From Regime Change to Nation Building", **Asia Society**, April 20, 2003.
۳۹. سید حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، تهران، ابرار معاصر، آذرماه ۱۳۸۳، صص ۱۴۵-۱۵۰
۴۰. وحید نصیری، همان، ص ۶
۴۱. همان
۴۲. مجله راهبرد، ش ۲۹، پائیز ۸۲، صص ۵۲-۵۳
۴۳. سیدحسن حسینی، همان، ص ۱۴۸
۴۴. چارلز دبلیور کلگی و...، همان، ص ۱۵۹
45. "New Directions in U.S. foreign Policy? From Regime Change to Nation Building", a summary **Asia Society**, April 20, 2003
46. Max Boot, "America's Next move", **The Weekly Standard**, May 20, 2003.
۴۷. کتاب آمریکا (۷)، همان، صص ۴۲۲-۴۲۱
۴۸. وحید نصیری، همان، ص ۶
49. The White House, **The National Security of the U.S.A.** Sep 2002, p 32.
۵۰. حسن بهشتی پور، «ایران و آمریکا، چالش برای تمام فصول»، همشهری دیپلماتیک، ش ۴۴، (۱۳۸۴/۱/۲۷) صص ۱۱

## منابع

۱. الحسنی، سلیم، مبانی تفکر روسای جمهور آمریکا، ترجمه صالح ماجدی و فراز ممدوحی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵
۲. ایکنبری، جان، تنها ابر قدرت، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳
۳. باقری، حسن، محور شرارت، تهران، نشر نذیر، ۱۳۸۱
۴. بشیریه، حسین. اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم (اندیشه‌های محافظه‌کاری) تهران، نشر نی، ۱۳۷۸
۵. بهشتی پور، حسن. «ایران و آمریکا، چالش برای تمام فصول»، همشهری دیپلماتیک، (فروردین ۱۳۸۴)
۶. «جایگاه آموزه تغییر رژیم در اندیشه نومحافظه‌کاران»، ماهنامه نگاه، س ۴ ش ۴۶ (آبان ۸۳)
۷. حجت‌زاده، عبدالحسین، «یکجانبه‌گرایی آمریکا و صلح جهانی»، ماهنامه نگاه، س ۴ ش ۴۰
۸. حسینی، حسن، طرح خاورمیانه بزرگ‌تر (القاعده و قاعده